عکس: مجید عسگری/ بورس مهر

گزارش «شرق» از چند ساعت حضور در یکی از میادین شهر و در کنار کارگران ساختمانی

پنجره خانه‌ام، قابی از درد

یک

مدت‌های زیادی می‌شود که آنها میهمان میادین بزرگ و حتی کوچک شهر شده‌اند؛ می‌گویم شهر چون از آبادی مشخصی صحبت نمی‌کنم، بلکه منظورم شهرهای زیادی است که آنها را می‌شناسند و به دیدنشان در میادین مختلف عادت دارند، فرقی هم نمی‌کند که اندازه این شهر چه عددی را نشان می‌دهد، آنها هستند، دور دایره میادین، حلقه می‌زنند و با هم گپ و گفت می‌کنند. گاهی اوقات هم ساکت و جداافتاده از یکدیگر در دود سیگارهایشان گم می‌شوند. خیلی وقت است که می‌خواهم چند ساعتی در کنارشان باشم، یک بار در شمال و یک بار هم در جنوب و چند سال پیش هم در شیراز گفتم دل را به دریا بزنم و اوقاتی از سفر را من هم دایره‌نشین این میادین باشم، اما نشد. تا اینکه دو یا سه روز پیش خبر از راه رسید، به‌زودی هوا سرد می‌شود. خوشحال شدم، برای سرمایی که می‌خواست کمی دست و پای آفتاب دلگیر این روزها را جمع کند، اما باز به آنها فکر کردم، سرما جمعشان را قاب می‌گیرد، چون کمی بیشتر به هم نزدیک می‌شوند و در هم می‌لولند. گاهی آتشی روشن می‌کنند، درون یک حلبی فرتوت و گرمایش را به عدالت نفس می‌کشند. در خنکای هوا بیشتر دیده می‌شوند، عجیب به نظر می‌رسند، برای همین نگاه رهگذران گرفتار شهر را می‌دزدند. باور کنید حال و روز سخت آنها در سرما دیدنی‌تر می‌شود. آه می‌کشیمشان و در سرسام شهر مثل بخار دهان محو می‌شوند. شما هم احتمالا می‌گویید آنها چه طاقتی دارند که در سرمای هفت صبح ایستاده‌اند تا نانی پیدا شود. همان جمله اوستا رضا که که ترجیع‌بند حرف‌هایش بود و مدام می‌گفت نان‌درآوردن خیلی سخت شده است...!

دو

روبه‌روی پنجره خانه‌ام در گوشه دورافتاده‌ای از پایتخت، میدان کوچکی هست که هر وقت از بالا نگاهش می‌کنم، شبیه یک فنجان قهوه است. تکان نمی‌خورد. مبهوت روی زمین نشسته است و جانش را پناه آنها کرده است. پنجره‌هایی که رو به سیمای درد باز می‌شوند انگار جانی مضاعف دارند و به سادگی می‌توانند تمام وجود آدم را درگیر کنند. گاهی سرم را تکان می‌دهم که افکارم به هم بریزند و بعد برای خود تصویر تازه‌ای درست می‌کنم. مثلا هرازگاهی فکر می‌کنم میدان می‌خندد و آنها دندان‌های زخمی و ناخوش این لبخند هستند که بیرون می‌ریزند. می‌گویند ما کارگران ساختمانی هستیم اما همین خودش یک علامت سؤال است که آیا واقعا یک ساختمان با آن همه آجر و سیمان و خاک و گچ روی دوش این آدم‌های خسته بالا می‌رود؟ این را در همان میدان کوچک روبه‌روی پنجره خانه‌ام از رضا پرسیدم. چند روز پیش همین که زمزمه سرمای هوا شروع شد، یک روز صبح از خانه بیرون زدم و یکراست رفتم و یک‌پا در همان میدان کوچک ایستادم. حسابی چشم چرخاندم. همه آنها مثل هم بودند با رنگ‌های متنوعی که جامه‌هایشان را شبیه بناهای فرسوده قدیمی کرده بود. رضا را انتخاب کردم. جلو رفتم، جلوی او ایستادم، کمی نگاهش کردم، خندید، گفتم خبرنگارم، سکوت کرد، ساده و خیلی ساده با کمی لبخند در پاسخ به برق چشمانش گفتم با من صحبت می‌کنی؟ گفت نامم رضاست اما بچه‌ها رضا دردانه صدایم می‌زنند. ۱۸ساله بود. خودش گفت ۱۸ساله هستم. وقتی از او پرسیدم چند سال داری، پاسخش این بود: «چندساله به من می‌خورد»؟ نمی‌دانم چرا این را گفت اما من هم ترسیدم جوابش را بدهم، می‌خواستم بگویم ۳۰ سال اما سکوت کردم. گفت ۱۸ساله شده‌ام. لهجه شیرینی داشت. کلامش را دوست داشتم. صدایش که در گویشش گره می‌خورد یاد فیلم شیر سنگی می‌افتادم. سفت و محکم می‌ایستاد و سفت و محکم می‌نشست. شانه‌های پهنی داشت و دستانش بزرگ بودند. با او که دست دادم، دستانش تا مچم بالا آمدند. برای لحظه‌ای فکر کردم که دستانم گم شده‌اند. خشک بود، شبیه برزنت یا شاید شبیه عکس‌هایی که زمین‌های خشک را نشان می‌دهند، ترک‌های بزرگ داشت. کف دست‌هایش را می‌گویم. از راه دوری می‌آمد. از بخش دیگری از زمین‌های سرزمینم. نان برای خانه‌اش می‌برد. آخرین فرزند خانه بود که نقش بزرگ‌ترین فرزند مادرش را ایفا می‌کرد: «من از همه کوچک‌ترم. دو تا برادر دارم، دو تا خواهر که همه از من بزرگ‌تر هستند اما برادرهایم کمکی نمی‌کنند. خواهرهایم ازدواج نکرده‌اند. پدرم فوت کرده است و خرج مادر و خواهرهایم با من است». کار در ساختمان را از همان شهر خودشان آغاز کرده بود. تا چند سال آجر بالا می‌برده و نخاله پایین می‌آورده است اما می‌گوید چندسالی می‌شود که تقریبا همه کاری بلد است. تعجب می‌کنم. برای یک ۱۸ساله از چه زمانی باید کار در کارگاه‌های ساختمانی آغاز شده باشد که چند سال بار روی شانه‌هایش بگذارد و چند سال هم باشد که همه کاری بلد است. دوباره به دستانش نگاه کردم. باز شبیه عکس‌هایی بود که زمین‌های ترک‌خورده و خشک را نشان می‌دهد. از او با طعم لبخند پرسیدم که واقعا این ساختمان‌ها را شماها می‌سازید که خنده‌اش کش آمد.

یک نان‌بیار خانواده که ۱۸ساله است و از شهرش جدا شده، به پایتخت آمده، نامش کارگر ساختمانی است و مادرش خیلی قبل‌ترها به او دردانه گفته بوده است، چون یک‌تنه برای خانه نان می‌برد. وصف دردانه‌بودنش هم تا تهران آمده است. چقدر درآمد داری آیا کفاف خرج خانه را می‌دهد؟

ناصر همدانی یکی دیگر از آدم‌های میدان بود. ۲۵سالش می‌شد. زن داشت و دو فرزند کوچک. پاسخ این پرسشم را او داد. نمی‌دانم چرا فکر کردم می‌تواند برادر دوقلوی رضا باشد. جامه‌اش، دستانش، کلاه بافتنی روی سرش که قبل از شروع پیشانی ایستاده بود و دستان بزرگش که شبیه زمین‌های ترک‌خورده بود، بی‌وقفه رضا را تکرار می‌کرد. «در بهترین حالت روزی ۳۰۰ هزار تومان درآمد داریم. حالا شما حساب کن ببین در ماه چقدر می‌شود. البته ما اگر بتوانیم یک هفته دائم سر کار باشیم خدا را هزار بار شکر می‌کنیم اما یادم نمی‌آید هر روز یک ماه را سر کار بوده باشم. زمستان‌ها که دیگر بیشتر تعطیلیم و در میدان چرت می‌زنیم».

بازار ساخت‌وساز مسکن نیاز به بازخوانی ندارد. همه می‌دانند که در شرایط حاکم بر اقتصاد کشور احتمالا بسازبفروش‌ها هم ترجیح می‌دهند هر روز میهمان چهارراه استانبول شوند. وقتی بسازبفروش‌ها بی‌کار شوند کارگران ساختمانی هم چاره ندارند جز اینکه به میدان‌های شهر پناه بیاورند. «حداقل این‌گونه به خیابان‌ها نگاه می‌کنند و از رفت و آمد ماشین‌ها و از دیدن آدم‌هایی که شاید هرازگاهی بخندند لذت می‌برند». این جمله آخری را ناصر گفت. لهجه شیرین شهروندان تبریزی را داشت که دل آدم را می‌برد. او می‌گفت ما خیلی کاری باشیم نصف ماه را کار داریم. کارگرها روزی ۳۰۰ هزار تومان بگیرند، کلاهشان را بالا می‌اندازند، اوستاکارها هم با روزی ۵۰۰ هزار تومان دست و پایشان را گم می‌کنند.

ناصر کمی گرد بود، از آن آدم‌های فربه که دگمه‌های پیراهنشان از یکی تا دیگری شبیه لبخند می‌شود. شاید برای همین تمام صورتش پر از اخم و خستگی بود چون پیراهنِ تنش حداقل با پنج یا شش لبخند که به هم دل داده بودند، پیکرش را دربر گرفته بود. نکته تلخ حرف‌های ناصر مسئله بیمه بود. او می‌گفت، زمان زیادی است که آرزوبه‌دل مانده‌ایم تا بیمه شویم. کارگرهای ساختمانی دیگر به مشکل بیمه عادت کرده‌اند. نداشتن بیمه را با دکترنرفتن جبران کرده‌ایم. خیلی از ما پر از زخم و وصله‌پینه‌های چروک شده‌ایم که دارو و درمان هم کاری برای آنها نمی‌کند. رضا دردانه با خنده وسط بحث آمد که ناصر خان دندان‌هایت را نشانش بده...!

سه

بیمه کارگران ساختمانی از آن بحث‌هایی است که آن‌قدر بوده و به جایی نرسیده که احتمالا مدیران و برنامه‌ریزان اجرائی، نمایندگان مجلس، کارشناسان و اهالی خانه کارگر به بودن و بطالتش عادت کرده‌اند. کارگران خانه‌ای هم البته دارند در حوالی خیابان کارگر که سقفش برای همه کارگران سایه ندارد.

معلوم نیست یک بیمه چقدر باید مشکل و کار داشته باشد که کلی متولیان ریز و درشت از میدان بهارستان تا ساختمان خانه کارگر در حوالی خیابان کارگر هنوز نتوانسته‌اند این کمترین حق بشری را برای کارگران ساختمانی مرتفع کنند. اصلاحیه ماده ۵ بیمه کارگران ساختمانی اواخر سال ۹۹ وارد مجلس شد و اوایل سال ۱۴۰۰ به صحن علنی مجلس رفت. این طرح که می‌توانست مشکل بیمه کارگران ساختمانی را حل کند، همان زمان برای بررسی بیشتر به کمیسیون اجتماعی برگشت خورد. قرار بود ظرف مدت کوتاهی طرح مجددا به صحن بازگردد و به رأی‌گیری گذاشته شود، اما نه‌تنها در سال ۱۴۰۰ اصلاحیه به صحن برنگشت، بلکه زمانی که در فروردین ۱۴۰۱ در صحن به رأی‌گیری گذاشته شد، با ایراد یکی از نمایندگان مجددا به کمیسیون اجتماعی بازگشت. البته ظاهرا طرح فوق به صحن بازگشته است، اما همچنان معلوم نیست بیمه این کارگران چه زمانی می‌خواهد به خان آخر برسد. کاش بوروکراسی‌های اجرائی می‌دانستند که دهلیزهای فشل و زمان‌بر آنان به قیمت ماندگاری چه دردها و زخم‌هایی تمام می‌شود.

چهار

میکائیل صدیقی، رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی استان کردستان و مشاور کانون عالی کارگران ساختمانی سراسر کشور، با اشاره به شرایط دشوار کارگران ساختمانی کشور می‌گوید: در سال جاری، وضعیت ساخت‌وساز به دلیل شرایط اقتصادی کشور خوب نبوده؛ به‌طوری‌که می‌توان ادعا کرد رکود در بخش ساخت‌وساز حاکم است، خیلی از کارفرمایان جرئت ورود به این بخش را ندارند و ریسک نمی‌کنند در ساخت‌وساز سرمایه‌گذاری کنند.

او ادامه می‌دهد: در این شرایط، طبیعی است که سرمایه‌ها به بخش‌های دیگری رفته که ریسک کمتری دارند.

صدیقی با بیان اینکه «امسال شرایط خوبی نداشتیم» به ایلنا می‌گوید: از ابتدای سال، فقط ۵۹ هزار و خرده‌ای جواز کسب در استان تهران صادر شده است. استان تهران معمولا گسترده‌ترین و پرساخت‌وسازترین استان کشور است؛ بنابراین اگر آمار ناچیز تهران را به سراسر کشور تعمیم دهیم، برآورد کلی ناامیدکننده است. بدون تردید دود این اوضاع قبل از همه به چشم کارگران این بخش رفته است؛ هم بی‌کاری کارگران ساختمانی افزایش یافته و هم بیمه کارگران ساختمانی معطل مانده است.

این آثار منفی به گفته صدیقی، معلول بی‌کاری گسترده است: کارگران ساختمانی بی‌کارشده به اجبار رو به مشاغل دیگر آورده‌اند؛ مشاغلی که در زمره مشاغل کاذب جای می‌گیرند. اینها در استان‌های بزرگ و در کلان‌شهرها دست‌فروشی می‌کنند و در استان‌های مرزی، کولبری. حتی به خارج کشور مهاجرت می‌کنند. این مهاجرت، تبعاتی دارد؛ کارگران و استادکاران متخصص ساختمانی در کشورهای همسایه، معمولا به کارهای نامرتبط مشغول می‌شوند. استادکار داریم که در کردستان عراق ظرف‌شویی می‌کند یا در رستوران گارسون است. این شرایط غمبار در شأن کارگران و استادکاران ایرانی نیست و مسئولان باید پاسخ‌گوی این وضعیت باشند.

مشاور کانون عالی کارگران ساختمانی کشور اضافه می‌کند: هیچ زمان شرایط زندگی کارگران جزء اولویت‌های تصمیم‌سازان نبوده است. امروز در استان کردستان ۵۰ درصد کارگران و استادکاران ساختمانی بی‌کارند؛ در میان باقی نیز نیمه‌بی‌کار و موقتی‌کار زیاد داریم؛ کارگری که سر میدان می‌ایستد و در ماه نهایت ۱۰ یا ۱۵ روز کار دارد یا استادکاری که روزمزد کار می‌کند، شاید فقط یک‌سوم ماه را شاغل باشد. هوا که رو به سردی برود، آمار بدتر می‌شود؛ در فصول سرد سال شاید ۲۰ درصد کارگران هم سر کار نباشند.

صدیقی آمارها را جمع‌بندی می‌کند: شواهد عینی نشان می‌دهد ۵۰ درصد استادکاران ساختمان بی‌کار هستند و به اجبار به شغل‌های دیگر روی آورده‌اند؛ شغل‌هایی که هیچ تناسبی با تخصص و مهارت آنها ندارد.

در این میان، اصلاحیه بیمه کارگران ساختمانی همچنان در کمیسیون اجتماعی مجلس معطل مانده و به صحن نمی‌آید. رفت و برگشت این اصلاحیه در راهروهای مجلس، سه سال تمام به درازا کشیده و در این بازه زمانی طولانی، حتی یک کارگر ساختمانی جدید بیمه نشده است.

رئیس کانون انجمن‌های صنفی کارگران ساختمانی استان کردستان از این اهمال طولانی انتقاد می‌کند و می‌گوید: سه ماه پیش درباره اصلاحیه بیمه در مجلس رأی‌گیری شد؛ روز اول، موارد اصلی اصلاحیه تصویب شد، اما در روز دوم، یک نماینده به جزئیات یک بند از اصلاحیه ایراد گرفت و این اصلاحیه برگشت خورد به کمیسیون اجتماعی و اکنون سه ماه است که طرح در کمیسیون اجتماعی گیر افتاده است.

صدیقی با بیان اینکه «خیل عظیمی از کارگران ساختمانی کشور مدت‌هاست که در صف بیمه ایستاده‌اند و این صف اصلا جلو نمی‌رود»، می‌گوید: پیگیری‌های ما نشان می‌دهد بیش از ۵۰۰ هزار کارگر ساختمانی در صف بیمه هستند. این آمار یعنی ۵۰۰ هزار خانواده در کشور فقط منتظر یک اصلاحیه هستند که فقط اصلاحیه است و نیازی به تأیید شورای نگهبان هم ندارد؛ فقط نمایندگان مجلس تصویب کنند، کار تمام است. بنابراین ۵۰۰ هزار خانواده منتظر تصویب یک اصلاحیه توسط نمایندگان مجلس هستند تا بتوانند از اولین و ساده‌ترین حقوق شغلی خود یا همان «بیمه تأمین اجتماعی» بهره‌مند شوند. اصل ۲۹ قانون اساسی تأکید دارد بیمه حقی است همگانی و باید تمام کارگران کشور بدون استثنا بیمه شوند؛ این اصل قانونی دهه‌هاست اجرا نشده.

او اضافه می‌کند: سه سال است بیمه کارگران ساختمانی متوقف شده؛ در این مدت هیچ کارگر ساختمانی بیمه نشده است. نه‌تنها کارگران بیمه نشده‌اند، بلکه دست تأمین اجتماعی باز بوده که بیمه کارگران ساختمانی -که واقعا کارگر هستند- را قطع کند به این بهانه که منابع کافی ندارد؛ درحالی‌که سازمان هر سال ۱۵ درصد از هزینه جواز کسب را از کارفرمایان به خاطر بیمه کارگران ساختمانی گرفته؛ هفت درصد هم هر ماه از کارگران بیمه‌شده گرفته است. چرا وقتی سه سال است هیچ کارگر جدیدی بیمه نشده، چند هزار میلیارد تومان در همین مدت بابت بیمه کارگران ساختمانی گرفته‌اند؟ این پول‌ها کجا رفته؟

صدیقی این شرایط را محصول استیلای رویکرد سرمایه‌داری می‌داند و اضافه می‌کند: اگر جز این بود، خیلی پیش از این، اصلاحیه بیمه کارگران ساختمانی به تصویب می‌رسید. یک اصلاحیه یک‌بندی نباید سه سال در راهروهای مجلس شورا معطل بماند. در این مدت، ما تشکل‌های کارگری به شیوه‌های مختلف پیگیر کار بوده‌ایم؛ با نمایندگان مجلس صحبت کرده‌ایم، نامه نوشته‌ایم، اما نتیجه‌ای حاصل نشده است.

او در پایان می‌گوید: واقعا نمی‌دانیم چرا اصلاحیه بیمه کارگران ساختمانی تصویب نمی‌شود؟ نمایندگان مجلس باید پاسخ‌گوی کارگران باشند و به این سؤال پاسخ دهند که وقتی با یک امضا می‌توانند ۵۰۰ هزار خانواده را در این شرایط اقتصادی از حق بیمه‌شدن برخوردار کنند، چرا تعلل می‌کنند؟ چه کاری از این مهم‌تر دارند؟

پنج

از میدان که خارج می‌شوی بارش روی شانه‌هایت می‌ماند. زندگی چندساعته در دایره‌های شهر با کارگران ساختمانی، شبیه حلقه کوچکی از آدم‌هاست که دور هم ایستاده‌اند و اندوه پیچیده‌ای را دست به دست هم می‌دهند. در این دایره همه چیز سرگیجه می‌گیرد، حتی رهگذرانی که از کنار آن می‌گذرند و آه می‌کشند که چگونه در سرمای صبح می‌شود در هم لولید تا دستی دراز شود و اندکی زندگی را بی‌دریغ تعارف کند. حتما دیوار تمام ساختمان‌های شهر که کارگران ساختمانی از آن بالا رفته‌اند، گفتنی‌های زیادی دارند؛ کاش می‌شد سخن بگویند. خط فقر ۱۸ میلیون تومانی با درآمدی که در ماه به زور قدش به نصف خط فقر هم نمی‌رسد و آدم‌هایی که بیمه برایشان رؤیا شده است اما حجم کارشان کمر را خم می‌کند؛ کلمات، توانی برای حیات ندارند. با اوستا رضا شاید بیشتر از همه صحبت کردم، اما او کمتر از همه حرف زد. پیر بود، شاید ۷۵، ۷۶ یا ۷۷ساله. کلماتش در هم گره داشت، مفهوم نبود، جز این جمله‌اش که هی تکرار می‌شد: «نان‌درآوردن خیلی سخت شده است...!».

معرفی کتاب سرمایه‌داری رفاقتی در خاورمیانه

کسب‌وکار و سیاست از آزادسازی تا بهار عربی

برگ‌برگ

علی بیغش: کتاب سرمایه‌داری رفاقتی به نظر خود مؤلفان ارائه تجربی مستدل و به لحاظ تئوریک آگاهانه درخصوص سرمایه‌داری رفاقتی است. این تحقیق از سوی گروهی از پژوهشگران آسیایی و اروپایی به ازدواج، کسب‌وکار و قدرت در کشورهای خاورمیانه می‌پردازد. در این کتاب از روش فاچیو استفاده شده که در آن طیف وسیعی از پیوندهای سیاسی در نظر گرفته می‌شود. مانند اینکه آیا مالک یا یکی از مدیران ارشد بنگاه‌ها در مجلس عضویت دارد یا در وزارتخانه‌ای مشغول به کار است یا ریاست دولت را در دست دارد یا با افراد نزدیک به حکومت ارتباطات نزدیکی دارد یا خیر... . در این کتاب پرتوی سه سؤال مهم افکنده می‌شود: ۱) رفیق‌بازی در اقتصادهای خاورمیانه تا چه حد نفوذ کرده و کدام بخش‌های اقتصاد این کشورها مشخصا مستعد تصرف سیاسی است؟ ۲) این امر چه معنایی برای عملکرد بخش خصوصی دارد و ۳) از چه مکانیسم‌های امتیازدهی برای حمایت دولت از کسب‌وکارهای متصل سیاسی استفاده می‌شود؟

۱) سرمایه‌داری رقابت رفقا

اصطلاح سرمایه‌داری رفاقتی از آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی برای توصیف ساختارهای سیاسی- اقتصادی کشورهایی در جنوب شرقی آسیا باب شد و سپس رد پای آن در کشورهای آمریکای لاتین پی‌گرفته شد. راه مقابله با آن، گسترش بازار آزاد، واگذاری هرچه بیشتر امور اقتصادی به بخش خصوصی، مقابله با انحصارها و اتخاذ دیگر سیاست‌هایی دانسته شد که همگی ذیل «آزادسازی اقتصادی» یا «اقتصاد بازار آزاد» تعریف می‌شدند. «اما در عمل، نتیجه سیاست‌های خصوصی‌سازی عکس آن چیزی شد که وعده‌اش را داده بودند؛ یعنی در مجموع، به تشدید و تقویت رفیق‌بازی در اقتصادهای این کشورها منجر شدند. دولت‌ها و سیاست‌مداران با نفوذ و احزاب غالب، اگر نه مستقیما بلکه به گونه‌ای نیابتی آنچه را که در بازار عرضه شده بود، مالک شدند و بر ثروت و قدرت و نفوذ سیاسی خود افزودند».

۲) ما آشنایان؛ آمریکای دیروز، خاورمیانه امروز

اگرچه رفیق‌بازی یکی از نگرانی‌های قطعی کشورهای در حال توسعه به‌ویژه شمال آفریقا و خاورمیانه است؛ اما نباید تصور کرد سرمایه‌داری در کشورهای غربی و توسعه‌یافته از روز اول خالی از چنین ویژگی‌هایی بوده است. به عبارت دیگر مکانیسم‌های این سرمایه‌داری رفاقتی زاییده فرهنگ اعراب یا مسلمانان نیست؛ بلکه نشان‌دهنده مراحل اولیه تطور و تکامل سرمایه‌داری در این کشورهاست. به‌عنوان نمونه تجربه گذشته ایالات متحده و بریتانیا منطق مشابهی را منعکس می‌کند. سرمایه‌داران اولیه‌ای که اقتصاد ایالات متحده را شکل دادند، در گذشته به‌عنوان بارون‌های دزد شناخته می‌شدند. این سرمایه‌داران، افرادی مثل راکفلر و کارنگی‌ها بودند که ثروت شخصی‌شان از طریق معاملات انحصاری خودی با بخش دولتی مانند انحصارات و امتیازات در حوزه ساخت خطوط راه‌آهن حاصل شده بود. در بریتانیا نیز بنگاه‌های خصوصی دوران اقتصاد بریتانیا بهره عظیمی از همسویی منافع خاص خود با منافع نخبگان دولت این کشور برده است.

۳) تسخیر بخش خصوصی به دست متصلان سیاسی

سرمایه‌داری رفاقتی می‌تواند تداعی‌کننده معانی مختلفی باشد که به «بافتار زیربنایی، نوع بازیگران دخیل و ماهیت و قدرت مزیت خودی‌ها در کسب‌وکارها بستگی دارد». علاوه براین چنین ساختاری «قدرت مالی و سیاسی را در دست اقلیتی متمرکز کرده و اکثریت جامعه را در وضعیت فقر مالی و ناتوانی سیاسی قرار می‌دهد». درواقع در جایی که دارایی‌های عمومی خصوصی‌سازی شده باشد، رفقای سیاسی به ذی‌نفعان اصلی این رفتار سخاوتمندانه دولت بدل می‌شوند.

شواهد زیادی در کشورهای عربی درباره تصرف خصوصی‌سازی وجود دارد که به موجب آنها شرکت‌های سهامی عام در اختیار بخش خصوصی اغلب متصل با رژیم قرار گرفته است. این وضعیت در تونس واضح‌تر از هر کشور دیگری بود که در آن مالکیت هشت بنگاه از ۸۴ بنگاه خصوصی‌سازی‌شده به دست خانواده بن‌علی قرار گرفت. همچنین تجربه مصر نشان می‌دهد «تا سال ۲۰۱۱، بنگاه‌های متصل سیاسی حدود ۶۰ درصد از کل سود بنگاهی مصر را کسب کردند...». بنا به ادعای مؤلفان، آنها ۳۸۵ بنگاه مصری، ۴۹۷ بنگاه لبنانی و ۶۶۲ بنگاه تونسی به منزله بنگاه‌های متصل سیاسی شناسایی کردند.

۴) تجربه ایران

۴-۱) نه خصوصی، نه دولتی؛ مالکیت نهایی از آن کیست؟

روند خصوصی‌سازی در ایران از اواخر دوران جنگ در سال ۱۳۶۸ شروع شد. در این دوره برنده بخش درخورتوجهی از خصوصی‌سازی نهادها و بنیادهای انقلابی بودند. مؤلفان معتقدند: «تقریبا نیمی از کل سهام ۳۳۱ بنگاهی که در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۸۹ (۱۳۷۳-۱۳۶۸) به صورت کامل یا جزئی خصوصی‌سازی شد، توسط سازمان‌های نیمه‌دولتی مانند بنیاد شهید، سایر نهادهای انقلابی و شبه‌دولتی تصاحب شد». این وضعیت در دهه ۱۳۸۰ نیز به شکل پیچیده‌تری ادامه پیدا کرد. اگرچه از دهه ۱۳۸۰ به بعد و «به‌ویژه بعد از دوران احمدی‌نژاد فرایند شتابناک انتقال دارایی‌ها آغاز شده بود؛ اما بخش بزرگی از این دارایی‌ها به بخش خصوصی کشور واگذار نشد؛ بلکه به شبه‌دولتی‌ها یا نیمه‌دولتی‌ها واگذار شد».

با این اوصاف مؤلفان با نقد روایت استثناگرایی ایرانی و روایت‌های روزنامه‌نگارانه بیش از حد ساده‌سازی‌شده، خاص‌بودگی و ظرافت تجربی بیشتری به این موضوع بخشیده‌اند و استدلال می‌کنند که حضور مجتمع‌های نیمه‌دولتی پس از آزادسازی اقتصادی شباهت‌هایی کلی با تجربه سایر اقتصادهای بازاری نوظهور در میان کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا و همچنین اروپای شرقی دارد. باوجوداین به نظر می‌رسد در برخی مواقع رصد داده‌ها در ایران از برخی از کشورهای همسایه سخت‌تر و پیچیده‌تر است. نکته مورد تأکید مؤلفان این است که در ایران «مالکیت نهایی بسیاری از این بنگاه‌ها عمدتا برای اعضای خود دولت نیز مشخص نیست، چه برسد به محققان یا عموم جامعه».

۴-۲) اقتصاد ایران در دستان یک نهاد نیست

پژوهشگران در این کتاب براساس پنج بخش اقتصادی پنج گونه متفاوت از مجتمع‌های بنگاهی را برجسته می‌کنند که عبارت‌اند از: دولتی، شبه‌دولتی، صندوق بازنشستگی، استانی و خصوصی. این یافته‌ها، مطالعات پیشین درمورد ایران را که از شواهد غیرموثق تک‌موردی و تعمیم نتایج آنها استفاده می‌کردند، مانند تمرکز کلی اقتصاد در مجتمع‌های بنگاهی وابسته به‌عنوان مثال به نیروهای نظامی یا هر مجموعه دیگری زیر سؤال می‌برند. درواقع مؤلفان تأکید می‌کنند که باید از نگاه‌های ژورنالیستی نسبت به مسائل پیچیده اقتصاد ایران یا دیگر کشورهای خاورمیانه پرهیز کرد. از نظر آنها مالکیت خصوصی در ایران وجود دارد؛ اما در موقعیتی بینابینی است. علاوه‌براین، آنها درباره رئوس کلی اقتصاد در ایران معتقدند «هر بخش اقتصاد کم‌وبیش به صورت انحصار چندجانبه است؛ اما آن انحصار چندجانبه به معنای نبود رقابت یا بهبود سازنده نیست».

کتاب «سرمایه‌داری رفاقتی در خاورمیانه: کسب‌وکار و سیاست از آزادسازی تا بهار عربی» اثر اسحاق دیوان، عادل مالک و ایزاک آتیاس و ترجمه محمدرضا فرهادی‌پور در نشر شیرازه در ۶۸۰ صفحه منتشر شده است. برای تهیه کتاب از طریق صفحه اینستاگرام برگ‌برگ اقدام کنید. با اسکن بارکد زیر به برگ‌برگ بپیوندید.

BARGGBARGG